

نسخه فارسی «عقائد نسفی» یا

# بیان اعمق اداهل سنت و جماعت

در مقایسه و مقابله با نسخه عربی «العقائد النسفیة»

اثر

امام نجم‌الدین ابوحفص عمر نسفی حنفی (متوفای ۵۳۷ هـ)

تهیه و تصحیح:

دکتر محمد عمر جوینا

سرطان / تیر ۱۳۹۹

مرکز مجازی مطالعات و احیای آثار اسلامی بینات

<http://bayyinat.org>

## معرفی مختصر امام نسفی

نجم‌الدین ابو حفص عمر نسفی حنفی (۶۱۱ - ۵۳۷ هـ) فقیه، مفسر، متکلم، محدث، ادیب، شاعر و تاریخ‌نویس قرن پنجم و ششم هجری بود. به سخن علامه سعدالدین تفتازانی هروی، او «امامِ بلندهمت، پیشوای علمای اسلامی، و ستارهٔ درخشان ملت و دین»<sup>۱</sup> و به الفاظ ابوسعید سمعانی شافعی، وی «امام فقیه فرهیخته، و دانا در دین و ادب»<sup>۲</sup> بود.

وی نزد علمای پیش‌کسوت مذهب حنفی، چون فخرالاسلام امام بزدوی، نویسندهٔ «اصول بزدوی» یکی از کتاب‌های اساسی حنفی در اصول‌الدین؛ و امام ابومعین نسفی، متکلم پیشگام ماتریدی که شاید دومین متکلم برجسته پس از امام ابومنصور ماتریدی در این مکتب کلامی باشد، علم آموخت. و به نوبهٔ خود شخصیتی چون برهان‌الدین مرغینانی را تعلیم و آموزش داد که کتاب «الهدایة» او بدون شک پر مطالعه‌ترین اثر فقهی در مذهب حنفی در طول این مدت بوده، و آن را هم‌تراز کتاب‌هایی چون «بداية المجتهد» ابن رشد در مذهب مالکی و «الوجیز» حجة الاسلام امام غزالی در مذهب شافعی می‌دانند.

مشهورترین آثار بجا مانده از امام نجم‌الدین نسفی که در عصر حاضر به چاپ و نشر رسیده اند عبارت اند از: «عقائد النسفی» که در پهلوی «فقه اکبر» و «عقیده الطحاویه» مهم‌ترین اثر در بیان عقیدهٔ اهل سنت و جماعت به شمار می‌رود، و نزدیک به یکصد شرح و حاشیه بر آن تا هنوز نوشته شده است؛ «التیسیر فی التفسیر» که در آن تفسیر قرآن به قرآن، تفسیر ادبی، تفسیر مآثور و روایی، تفسیر به رأی، و تفسیر عرفانی را بگونهٔ شگهاری باهم گرد آورده است؛ «تفسیر نسفی» که یگانه ترجمهٔ مسجع و موزون کامل قرآن مجید به زبان فارسی است؛ «المنظومه فی الخلافیات» که موارد اختلافی فقهی میان ابوحنیفه و شاگردانش (ابویوسف، شیبانی و زُفر)، و شافعی و مالک را در بیشتر

<sup>۱</sup> «شرح العقائد النسفیة للعلامة سعدالدین التفتازانی»، به تصحیح احمد حجازی السقا، مكتبة الكليات الأزهریه، القاهرة: ۱۹۸۷ میلادی: «امام الهمام، قدوة علماء الإسلام، نجم الملة والدین، عمر النسفی، أعلا الله درجته فی دار السلام».

<sup>۲</sup> «التحبير فی المعجم الكبير»، عبدالکریم السمعانی، به تصحیح منیره ناجی سالم، رئاسة دیوان الأوقاف، بغداد: ۱۹۷۵ م. (شمارهٔ مورد: ۵۱۴)

از ۲۶۰۰ بیت به شکل منظوم بیان کرده و بر این اثر بیش از ده شرح نوشته شده است؛ «طلبة الطلبة فی الإصطلاحات الفقهية» که طی قرن‌ها بحیث یکی از کتب اساسی تدریس فقه حنفی مورد استفاده قرار داشته است؛ و «القند فی ذکر علماء سمرقند» که در آن زندگی‌نامهٔ بیش از ۱۲۰۰ تن از علمای ماوراءالنهر را معرفی نموده و یکی از منابع عمده در تذکره و انساب این حوزه به شمار می‌رود.

## معرفی نسخه‌های عربی و فارسی «عقائد نسفی»

### ۱. نسخهٔ عربی: «العقائد النسفیة» یا «عقائد النسفی»

این اثر یکی از کتاب‌های مرجع در اعتقاد اهل سنت و جماعت به شمار می‌رود. در پهلوی «فقه اکبر» امام اعظم ابوحنیفه و «عقیده الطحاویه» امام ابو جعفر طحاوی، «عقائد نسفی» مهم‌ترین اثر در بیان عقیدهٔ اهل سنت و جماعت است.

تا قرن ۱۷ میلادی، بیش از ۵۰ شرح و حاشیه بر این اثر نوشته شده بود، چنانکه کاتب چلبی فهرستی از آن‌ها را در «کشف الظنون» داده است. در این سه صد سال اخیر، حد اقل بیش از ده شرح و حاشیه دیگر بر آن نوشته شده است. با آنکه گرایش کلامی عقائد نسفی بیشتر بسوی کلام ماتریدی است، اما شارحان و حاشیه‌نویسان آن نه تنها که حنفی‌ها و ماتریدی‌ها بوده بلکه شافعی‌ها و مالکی‌ها و اشعری‌ها را نیز دربر دارد.

مشهورترین شرح بر عقائد نسفی، شرح علامه سعدالدین تفتازانی هروی (۷۲۲-۷۹۲ هـ) است، درحالی‌که خودش شافعی‌مذهب و پیرو کلام اشعری بود. بر شرح تفتازانی ده‌ها حاشیه و شرح دیگر نوشته شده است. از جملهٔ مشهورترین حواشی بر شرح تفتازانی، حاشیهٔ شمس‌الدین احمد خیالی رومی حنفی (متوفای ۸۷۰ هـ) بنام «حاشیهٔ خیالی»، و حاشیهٔ شیخ‌الاسلام زکریا انصاری مصری (متوفای ۹۲۶ هـ) می‌باشند. از جملهٔ شروح بر شرح تفتازانی، شرح رمضان أفندی (متوفای ۱۰۱۷ هـ) مشهور است. از جملهٔ علمای هند، عبدالحکیم سیالکوتی (متوفای ۱۰۶۷ هـ) و شاه عبدالعزیز دهلوی (متوفای ۱۲۳۹ هـ) نیز بر شرح تفتازانی حاشیه‌نویسی نموده‌اند. همچنان، جلال الدین سیوطی (۸۴۹-۹۱۱ هـ) و ملا علی قاری هروی مکی (متوفای ۱۰۱۴ هـ) احادیث شرح

تفتازانی را تخریج کرده اند و کتاب‌های شان بنام «تخریج احادیث شرح العقائد النسفیة» به نشر رسیده اند.

شرح عقائد النسفی تفتازانی بارها بگونه مستقل ویا هم با حاشیه‌های مختلف در دهه‌های اخیر به چاپ رسیده است. حاشیه‌های مشهوری را که در بالا ذکر کردیم، هم بشکل جزوی از مجموعه‌های چندجلدی شروح و حواشی بر شرح تفتازانی، و هم بشکل آثار جداگانه به نشر رسیده اند. همچنان، شرح عقائد تفتازانی چندین بار به فارسی ترجمه گردیده و نشر شده است.<sup>۳</sup>

در تمامی منابع اولیه (تذکره‌ها و طبقات)، این اثر به نام امام نجم‌الدین ابو حفص عمر نسفی درج گردیده است. اما یک تعداد اندکی از حاشیه‌نویسان در نسبت این اثر به امام ابو حفص نسفی تردید ورزیده اند. بعضی‌ها آن را به امام ابومعین میمون نسفی نسبت داده اند، زیرا عقائد نسفی کاملاً از ساختار مباحث «تبصرة الأدله» نوشته ابومعین نسفی پیروی می‌کند، به حدی که می‌توان گفت که عقائد نسفی خلاصه آن کتاب باشد. ولی چنانکه در بخش سوم این رساله («استادان و شیوخ او») ذکر کردیم، طبیعی است که ابو حفص نسفی از ابومعین نسفی سخت متأثر بوده باشد، زیرا نزد او به شاگردی نشسته است. کاتب چلبی با آنکه همین مشابهت میان عقائد نسفی و تبصرة الأدله را می‌دانست، باز هم در نسبت دادن عقائد نسفی به ابو حفص نسفی تردیدی نداشته است.

بعضی دیگر این اثر را به شخصی به نام ابوالفضل محمد بن محمد نسفی معروف به برهان (متوفای ۶۸۷ هـ) - که نسبتاً ناشناخته است با آنکه او را صاحب آثاری خوانده‌اند - می‌دانند. در حالی که امام تفتازانی هر وی که که تنها دو صد سال پس از ابو حفص نسفی و تنها یک قرن پس ازین ابوالفضل نسفی نامبرده می‌زیسته است، در نسبت این اثر به ابو حفص نسفی تردیدی نداشت، و در شرح خود به صراحت می‌نویسد که: «این کتاب مختصری که به [نام] عقائد نامیده می‌شود، اثری است از امام بلندهمت، پیشوای علمای اسلامی، نجم المله والدین عمر نسفی».

<sup>۳</sup> یکی از ترجمه‌های این کتاب توسط آقای احمد امینی صورت گرفته که با عنوان «دیدگاه کلامی اهل سنت: ترجمه شرح عقاید تفتازانی و نسفی»، توسط انتشارات امام ربانی، در سال ۱۳۸۸ در ایران به نشر رسیده است.

به هر حال، کسانی که به نسبت این اثر به نجم‌الدین ابوحفص نسفی تردید نموده‌اند از غرب جهان اسلام بودند و چندین قرن بعد این مسئله را طرح کردند. و این‌ها از موجودیت ترجمه فارسی این اثر که توسط برهان‌الدین مرغینانی، شاگرد امام نسفی، روایت شده است اطلاعی نداشتند.

برهان‌الدین مرغینانی حکایت می‌کند که امام نجم‌الدین نسفی متن «عقائد نسفی» را در پاسخ به تقاضای سلطان سنجر سلجوقی در سال ۵۳۵ هـ نوشت، و همه علمای سمرقند در زیر آن تصدیق نمودند. بر اساس این معلومات، «عقائد نسفی» در پایان عمر او - یعنی دو سال قبل از وفاتش - نوشته شده است.

## ۲. نسخه فارسی: «بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت»

این کتاب متن فارسی «عقائد نسفی» است، که توسط شاگرد ممتاز امام نجم‌الدین نسفی، یعنی برهان‌الدین علی بن ابوبکر رُشتانی مرغینانی، روایت شده است.

برهان‌الدین مرغینانی فقیه و محدث مشهور مذهب حنفی است. او آثار زیادی در فقه و حدیث تألیف کرده، اما او را بیشتر از بابت کتاب «الهدایه» او در فقه حنفی می‌شناسند، که بنابر جامع بودن این کتاب و در عین زمان منظم بودن و کوتاه بودن بحث‌ها در این کتاب، «الهدایه» در مدت کوتاهی به یکی از پر مطالعه‌ترین کتب فقهی حنفی در طول تاریخ مبدل گشت. بر همین اساس، «الهدایه» را هم طراز کتاب‌هایی چون «بداية المجتهد» ابن رشد در مذهب مالکی و «الوجیز» حجة الاسلام امام غزالی در مذهب شافعی می‌دانند.<sup>۴</sup>

برهان‌الدین مرغینانی در مقدمه این رساله می‌نویسد که در سال ۵۳۵ هـ سلطان سنجر سلجوقی به سمرقند رفته بود، و حاکم ولایت سیستان، امیر ابوالفضل، نیز او را همراهی می‌کرد. در مجلسی که سلطان سنجر با علما، قضات و شیوخ شهر سمرقند داشت، امیر سیستان از «ائمه» و علمای سمرقند درخواست کرد تا رساله‌ای در بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت بنویسند، و در اخیر آن همه امضاء کنند، تا آن را با خود به سیستان برَد و هر که در آنجا خلاف آن سخن گوید، مجازاتش

<sup>۴</sup> بنگرید به مقدمه خالد عبدالرحمن العک، در «طلبة الطلبة فی الإصطلاحات الفقهیه»، ابوحفص نسفی، نشر دارالنفائس،

کند. علمای سمرقند این تقاضایش را «اجابت کردند، و همه ائمه به خواجه امام نجم‌الدین [نسفی] رحمه الله اشارت کردند، تا وی بنوشت و ائمه در تصویب آن، خطوط خویش در آخر ثبت کردند.»<sup>۵</sup> شاید دلیل این که حاکم سیستان چنین رساله‌ای یا دستخطی از علمای سمرقند طلب کرده این بوده باشد که در آن زمان حنبله و کرامیه در سیستان نفوذ پیدا نموده بودند، و امیر می‌خواست تا فتوایی از علمای متبحر اسلامی در دست داشته باشد تا کسی خلاف آن سخن گفته نتواند.

برهان‌الدین مرغینانی اسم یازده تن از علمایی را که در زیر آن امضاء و تصدیق کردند نقل می‌کند، که در آن جمله اسم «شیخ‌الاسلام علاء‌الدین محمد بن عبدالحمید اسمندی سمرقندی»<sup>۶</sup> نیز شامل است. و سپس می‌نویسد: «و این بنده ضعیف این نسخه را به غنیمت داشت، و بر مُصَنَّف - و همان خواجه امام نجم‌الدین است - برخواند و تصحیح کرد.»

نسخه این رساله در سال ۷۹۵ هـ به دست محمد حافظ بخاری، مشهور به «خواجه پارسا»<sup>۷</sup>، کتابت شده است. این نسخه که شکل یک دفترچه را دارد حاوی چهار متن یا رساله است، که رساله دوم آن همین عقائد نسفی، و رساله چهارم آن رساله‌ای از حکیم ابوالقاسم اسحاق سمرقندی حنفی، یکی از شاگردان امام ابومنصور ماتریدی، می‌باشد.<sup>۸</sup>

<sup>۵</sup> نسخه خطی شماره ۱۳۶۱۳-۱۱ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران. برگه ۶۶.

<sup>۶</sup> علاء‌الدین اسمندی سمرقندی (متوفای ۵۵۲ هـ)، نویسنده کتاب «طریقه الخلاف فی الفقه بین الأئمة الأسلاف» می‌باشد که در سال ۲۰۰۷ میلادی توسط مکتبه دارالتراث و به تصحیح زکی عبدالبر به نشر رسیده است. او را نویسنده کتاب مشهوری دیگر به نام «مختلف الروایه» نیز می‌دانند. اسمندی همچنان بر «منظومه فی الخلافیات» امام نجم‌الدین نسفی شرحی نوشته است به نام «عون الدرابة والمختلف فی شرح منظومة النسفی».

<sup>۷</sup> خواجه پارسا یکی از اصحاب مشهور و سپس جانشین «خواجه بهاء‌الدین نقشبند» بود. خواجه پارسا در بخارا زاده شده بود و در حین سفرش به حج در سال ۸۲۲ هـ در مدینه وفات کرد. پسرش «خواجه ابونصر پارسا» نام دارد که در بلخ سکونت گزید و در همانجا در سال ۸۶۵ هـ درگذشت. امروز مزار خواجه پارسای ولی در شهر بلخ افغانستان مربوط به ابونصر پسر خواجه پارسا است.

<sup>۸</sup> نام خواجه محمد پارسا و تاریخ کتابت آن در اخیر رساله چهارم آمده است، ولی تمامی هرچهار رساله به عین دستخط می‌باشند. پس کتابت متن عقائد نسفی نیز در سال ۷۹۵ هـ توسط خواجه محمد پارسا صورت گرفته است.

این نسخه در سال ۱۳۳۰ خورشیدی توسط فکری سلجوقی<sup>۹</sup> در هرات پیدا و تثبیت گردید<sup>۱۰</sup> و حالا در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران موجود است.<sup>۱۱</sup>

موجودیت رساله فارسی «عقائد النسفی» برای اولین بار توسط آقایان محمد خوانساری و آلبرت ناپلئون کمپانیونی در مقاله‌ای - با نشر متن کامل این رساله - در سال ۱۳۳۵ هـ ش گزارش داده شد.<sup>۱۲</sup> اما آنچه که ایشان متوجه نگردیدند این است که روایت کننده این متن که نام خود را «علی بن ابی بکر بن عبدالجلیل الرشدانی»<sup>۱۳</sup> می‌نویسد، همان شاگرد معروف امام نسفی است که بیشتر به نسب‌های «فرغانی» و «مرغینانی» مشهور است..

اسم کامل برهان‌الدین مرغینانی «علی بن ابوبکر بن عبدالجلیل» است.<sup>۱۴</sup> او را فرغانی و مرغینانی خوانده‌اند چون مرغینان شهری در ولایت یا سرزمین فرغانه ترکستان بود. و «رشدان» یا

<sup>۹</sup> عبدالرؤف فکری سلجوقی از دانشمندان، نویسندگان و شاعران هرات افغانستان بود که با علامه صلاح‌الدین سلجوقی هروی رابطه عموزادگی داشت. فکری سلجوقی در سال ۱۳۴۷ خورشیدی در کابل وفات نمود.

<sup>۱۰</sup> این نسخه را آقای فکری سلجوقی به آقای مهدی بیانی، بنیانگذار و رئیس کتابخانه ملی ایران، در سال ۱۳۳۰ خورشیدی بخشید. رجوع کنید به:

«یک نمونه نثر فارسی از دوره رودکی یا قدیمی‌ترین نثر فارسی موجود»، دکتر مهدی بیانی، مجله دانشکده ادبیات، شماره سوم و چهارم، ۱۳۳۸ هـ ش.

<sup>۱۱</sup> نسخه خطی شماره ۱۳۶۱۳-۱۱ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران. برگه ۶۶.

<sup>۱۲</sup> «رساله ابوحفص نسفی در بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت»، محمد خوانساری و آلبرت ناپلئون کمپانیونی، فرهنگ ایران‌زمین، شماره ۴، سال ۱۳۳۵ هـ ش.

<sup>۱۳</sup> «می‌گوید بنده ضعیف علی بن ابی بکر بن عبدالجلیل الرشدانی... که این کتابی است که خواجه امام اجل زاهد حجاج نجم‌الدین ابوحفص عمر بن محمد بن محمد بن حمد النسفی رحمه الله جمع کرده است در بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت به پارسی.»

<sup>۱۴</sup> «الجواهر المضیه فی طبقات الحنفیه» محی‌الدین عبدالقادر قرشی (۱/ ۳۸۳)، «سیر أعلام النبلاء» شمس‌الدین ذهبی (۱/ ۳۸۳)، و «الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیه» علامه لکنوی (۱/ ۱۴۱).

«رشتان» روستایی در فرغانه بود<sup>۱۵</sup> و بایست که این روستای «رشتان» در جوار مرغینان بوده باشد. با آنکه او را بیشتر با انساب فرغانی و مرغینانی می شناسند، در بعضی منابع «رشتانی» نیز نامیده شده است.<sup>۱۶</sup> پس متن فارسی عقائد نسفی به روایت برهان‌الدین مرغینانی به دست ما رسیده است.

آنچه که از محتوای گزارش دهی برهان‌الدین مرغینانی برمی‌آید اینست که انگیزه نوشتن این رساله همان تقاضای حکمران سلطان سنجر در سال ۵۳۵ هـ بود. گیریم که امام نسفی چنین رساله‌ای به زبان عربی از قبل نگاشته می‌داشت، می‌بایست که برهان‌الدین مرغینانی اشاره‌ای می‌کرد که گویا امام نسفی فلان رساله یا کتاب خویش را به فارسی برای شان برگردان نمود. درحالی‌که هیچ چنین یادآوری از جانب مرغینانی صورت نگرفته است. بر این اساس، محتمل است که امام نسفی پس از کتابت متن فارسی برای حاکم سیستان، آن را به عربی و با اضافه نمودن مقدمه مختصری به شکل رساله‌ای درآورده باشد.

با مطابقت دادن متن فارسی با متن عربی عقائد النسفی درمی‌یابیم که تنها تشریحات مقدماتی امام نسفی در مورد «اسباب علم» که شامل «حواس سالم، اخبار درست، و عقل» می‌گردد در متن فارسی گنجانیده نشده است، و متن فارسی مستقیم به بیان ارکان اعتقادی می‌پردازد. فراتر از آن، تنها تفاوت‌های جزئی در بعضی از بحث‌ها میان نسخه‌های فارسی و عربی دیده می‌شوند که قابل ملاحظه نیستند.

متن این رساله فارسی را در مقایسه و مقابله با متن عربی عقائد نسفی اینک ارائه می‌داریم.

<sup>۱۵</sup> بنگرید به لغت‌نامه دهخدا (رشتان و فرغانه)، «الجواهر المضية فی طبقات الحنفیه» محی‌الدین عبدالقادر قرشی (۲/ ۳۱۱)، و «الأنساب» ابوسعید سمعانی (۶/ ۱۲۳). در «الجواهر» در سوانح دو شخص آمده است که هر یک از ایشان گفته اند که «صاحب الهدایه را در رشدان دیدم» (۲/ ۱۴ و ۱/ ۳۹۹).

<sup>۱۶</sup> مقدمه عمران احسن خان نیازی در ترجمه انگلیسی «الهدایه» برهان‌الدین مرغینانی، اسلام آباد: ۲۰۱۶ (جلد اول، صفحه ۷).



## بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت<sup>۱۷</sup>

گفت خواجه امام اجل، زاهد حجاج،<sup>۱۸</sup> نجم‌الدین ابوحفص عمر بن محمد بن احمد النسفی رحمه الله:

بدان که دین حق - و آن مذهب اهل سنت و جماعت است - آن است که به دل اعتقاد کنی و به زبان مقرر آیی<sup>۱۹</sup> که:

<sup>۱۷</sup> در نسخه عربی «عقائد نسفی»، امام نسفی توضیحات مقدماتی در مورد «اسباب علم» داده است که در زیر ترجمه آن را نقل می‌کنیم:

« اهل حق گفته اند: حقیقت اشیاء ثابت است، و علم به حقیقت آنها - برخلاف آنچه که سופسطائیان می‌گفتند - تحقق پذیر است.

اسباب علم برای خلق به سه گونه است: حواس سالم، اخبار درست، و عقل.

و اما حواس سالم پنج است: شنیدن، دیدن، بوییدن، چشیدن، و بسودن. هریک از این حواس [پنجگانه] برای آنچه که آفریده شده اند پابرجا می‌مانند، همچون شنوایی، چشایی و بویایی.

و اما اخبار درست به دو نوع است. اولی آن اخبار متواتر است؛ اخباری که از زبان گروهی از مردم گزارش شده باشند که عقل توطئه [دسته جمعی] مردم را برای دروغ‌گویی در آن نپذیرد. و چنین اخباری «علم ضروری» را به میان می

آورد، مانند دانستن پادشاهان گذشته در زمانه های پیشین و یا دانستن سرزمین های دور. نوع دوم، اخبار پیامبر ﷺ است که با معجزه تقویت یافته است، و این نوع اخبار «علم استدلالی» را میان می آورد. و علم ثابت شده از این نوع اخبار همانند علم ضروری است [اما با تفاوت این] که بر یقین استوار میباشد.

عقل نیز یکی از اسباب علم است. آنچه که بدون تفکر و تأمل از آن ثابت میگردد نیز علم ضروری است، مانند دانستن اینکه هر چیز از جزو خود بزرگتر است. و اما آنچه که با استدلال [و تفکر] از عقل ثابت میگردد، «علم اکتسابی» گفته میشود. ولی در نزد اهل حق، الهام از جمله اسباب معرفت به کُنه اشیاء نیست.»

<sup>۱۸</sup> حجاج (با فتح ح) یا حجاج (با فتح ح و شد ح): «بسیار حجت آورنده» یا «کرانه خورشید». امروز این لفظ را به اشتباه به معنی حج کرده یا حاجی می‌پندارند، که جمع آن حجاج (با ضم ح) است. درحالی که این لقب به دو معنی بوده می‌تواند: (۱) یکی، برگرفته از «حُجَّة»، به معنی «بسیار حجت آورنده»، و (۲) دیگری برگرفته از «أحجَّة» و «حَجَّج»، به معنی «کرانه خورشید» چنانکه در عربی گویند «حاجبُ الشمس» یعنی آنچه که از آفتاب بار اول در وقت طلوع پیدا می‌شود.

<sup>۱۹</sup> مقرر آمدن: اقرار کردن

- [۱] عالمٌ مُحدَثٌ<sup>۲۰</sup> است، کلّ وی و ابعاض<sup>۲۱</sup> وی، و جواهر وی و أعراض وی<sup>۲۲</sup>.
- [۲] و صانع وی یک خدای قدیم است، که حی و قادر و علیم است، و سمیع و بصیر و مُرید<sup>۲۳</sup> و حکیم است.
- [۳] و وی عَرَضٌ نیست، و جوهر نی، و جسم نی، و مصور نی، و محدود نی، و معدود نی، و متبعض<sup>۲۴</sup> نی، و متجزی<sup>۲۵</sup> نی، و مترکب نی، و مُتَنَاهی<sup>۲۶</sup> نی. و او را ماهیت نی، و کیفیت نی.
- [۴] و وی متمکن در مکان نی و با مکان نی و بر مکان نی. و وی بُود و مکان نی، و مکان آفرید و وی را به مکان حاجت نی.
- [۵] و تغییر بر وی روا نی، و زمان را به وی تعلق نی. و وی بُود و زمان نی، و زمان آفرید و وی را به زمان حاجت نی.
- [۶] و هیچ چیز به وی مانده نی، و وی به هیچ چیز مانده نی. و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون آینده نی.

<sup>۲۰</sup> مُحدَثٌ: از نو پدید آمده، ایجاد شده، احداث شده.

<sup>۲۱</sup> ابعاض: جمع « بعض ». به معنی بخش‌ها یا پاره‌ها.

<sup>۲۲</sup> در متن عربی عقائد نسفی: « جهان با همه اجزای آن از نو پدید آمده است، زیرا از اعیان و اعراض تشکیل شده است.

اعیان [موجوداتی اند که] به ذات خود قائم اند. آنها یا مرکب اند، مانند جسم، یا غیرِ مرکب اند مانند جوهر. و جوهر جزویست قسمت ناپذیر.

و اما عَرَضٌ آنست که به خودی خود نپاید، و در اجسام و جواهر موجود است، مانند رنگها، هستی‌ها، مزه‌ها و بوی‌ها.»

<sup>۲۳</sup> مُرید: اراده کننده. صاحب اراده.

<sup>۲۴</sup> متبعض: پاره پاره گردیده، از پاره‌های تشکیل شده.

<sup>۲۵</sup> متجزی: از اجزا تشکیل شده.

<sup>۲۶</sup> متناهی: به پایان رسنده. پایانی و نهایت داشته.

- [۷] و مر و را<sup>۲۷</sup> صفات ازلی است قائم به ذاتِ وی. و آن صفات نه [خود] وی است و نه غیرِ وی.<sup>۲۸</sup> و آن صفاتِ علم است و قدرت، و حیات است و قوت، و سمع است و بصر، و ارادت است و مَشِیَّت، و فعل و تکوین و تخلیق و اختراع است و احداث.<sup>۲۹</sup>
- [۸] و او را کلام است، و وی متکلم است به کلامی که صفتِ وی است ازلی، از جنسِ حروف و اصوات نی. و خدای عزوجل متکلم است بدان کلام، و آمر و ناهی مُخبر و وعدکننده و وعیدکننده.
- [۹] و قرآن کلامِ خداوندست تعالی، نامخلوق و نامختلق،<sup>۳۰</sup> و نا حادث و نا مُحدث.
- [۱۰] و وی نوشته شده است در مُصحَف‌های ما، خوانده شده به زبان‌های ما، شنوده شده به گوش‌های ما، یاد گرفته شده به دل‌های ما، [اما] نه فرود آینده بدین‌ها.<sup>۳۱</sup>
- [۱۱] و تکوین صفتی ازلی ست مر خدای را تعالی، قائم به ذاتِ وی. و آن تکوین، هست کردن است عالم را، و مر هر جزوی را از وی به وقتِ وجودِ وی. و تکوین مُکَوَّن<sup>۳۲</sup> نیست، و تخلیق مخلوق نیست.
- [۱۲] و ارادت صفتی ازلی است مر خدای را عزوجل، قائم به ذاتِ وی. و ارادت و مشیت هر دو یکی است.
- [۱۳] و دیدار خداوند تعالی جائز است در عقل، و واجب است به نقل: در قرآن هست و به اخبار آمده است ثبوتِ رؤیتِ مؤمنان [از خداوند]، و ایشان در بهشت باشند.
- [۱۴] و دیده شود خدای تعالی نه در مکان، و نه در جهت، نه به مقابله با اتصال شعاع،<sup>۳۳</sup> یا ثبوتِ مسافت میان بیننده و دیده‌شده. ببینند مر خدای را عزوجل بی چون و بی چگونه.

<sup>۲۷</sup> و را: وی را، او را.

<sup>۲۸</sup> یعنی صفات خداوند نه عینِ ذات او هستند و نه غیرِ ذات او.

<sup>۲۹</sup> در نسخهٔ عربی، صفتِ « روزی دادن » نیز ذکر گردیده است.

<sup>۳۰</sup> مختلق: تمام خلق شده، نیک ساخته شده.

<sup>۳۱</sup> یعنی قرآن در مُصحَف، زبان، گوش، و دل حلول نمی‌یابد (برخلاف آنچه که بعضی از حنبلی‌ها می‌گفتند)، و قرآن در این‌ها احتوا نمی‌گردد.

<sup>۳۲</sup> مکون (با فتح واو): هست شده، پیدا کرده شده، به وجود آورده شده.

<sup>۳۳</sup> تابشِ نور در چشم.

[۱۵] و خدای تعالی آفریننده اعمال بندگان است، آنچه کفر است و آنچه ایمان است، و آنچه طاعت است و آنچه عصبان است. و همهٔ افعال بندگان به مشیت خدای است عزوجل و ارادت وی، و به حکم وی و قضیت وی، و به تقدیر وی و تدبیر وی.

[۱۶] و مر بندگان [را] افعال است اختیاری، که بدان ثواب یابند، و بدان عقوبت کرده شوند.

[۱۷] و آنچه نیکوست به رضای خدای تعالی است، و آنچه زشت است نه به رضای خدای تعالی است.

[۱۸] و همه به خدای تعالی حوالت کردن، و فعل بنده نادیدن، مذهب جبریان است. و همه به بنده اضافه کردن، و از خدای تعالی تقدیر و تخلیق نادیدن، مذهب معتزلیان است. و بنده را فعل گفتن، و از خدای تعالی مشیت و آفریدن دیدن، مذهب سنیان است.<sup>۳۵</sup>

[۱۹] و استطاعت<sup>۳۶</sup> فعل با فعل بُود. پیش از وی نی، و سپس از وی نی. و این در حقیقت، قدرت است که فعل به وی بُود. و نیز نام قدرت و استطاعت بر سلامت اسباب و آلات و اندامها افتد. و درستی تکلیف بنا بر [هم] این قدرت است، یعنی سلامت آلات.<sup>۳۷</sup>

[۲۰] آنچه موجود است از آلم<sup>۳۸</sup> سپس زدن، در آن کس که او را بزنند، و شکسته شدن آبگینه<sup>۳۹</sup> بر اثر شکستن شکننده، و دیگر آثار بر همین اعتبار، آنها همه آفریده خدای تعالی است عزوجل، نه فعل آن کس که اول آن کار کرد. بنده را در آثار صنعی<sup>۴۰</sup> نیست.

[۲۱] کشته به مرگ خویش می‌میرد، و به اجل خویش هلاک می‌شود، و اجل یکی است.<sup>۴۱</sup>

<sup>۳۴</sup> رضا: خشنودی.

<sup>۳۵</sup> این بند/ ماده در تفکیک آرای جبریه و معتزله و اهل تسنن در نسخهٔ عربی عقائد نسفی وجود ندارد.

<sup>۳۶</sup> توانایی که خداوند در وجود بنده خلق می‌کند تا عملی را بنده به اختیار خود انجام دهد.

<sup>۳۷</sup> در نسخهٔ عربی با شرح کمی بیشتر آمده است: «مکلفیت [به اعمال و کردار نیک] بخاطر همین استطاعت است، و بنده برای کاریکه از توان او بیرون است مکلف نمی‌گردد.»

<sup>۳۸</sup> الم: درد.

<sup>۳۹</sup> آبگینه: پیاله.

<sup>۴۰</sup> صنع (با فتحه یا با ضمه): کردن یا ساختن چیزی، آفرینش.

<sup>۴۱</sup> این جمله گفتهٔ معتزلی‌ها را که گویا شخص مقتول دو اجل دارد، یکی مرگ و دیگری کشته شدن، نفی می‌کند.

- [۲۲] و حرام [نیز] روزی است، و هرکسی روزی خویش خورد، اگر حرام است یا حلال. و صورت نیندد که کسی روزی خویش نخورد، یا کسی دیگر روزی او خورد.
- [۲۳] و خدای عزوجل گمراه کند آن را که خواهد، و راه راست دهد آن را که خواهد. و اصلح بنده بر خدای واجب نیست.<sup>۴۲</sup>
- [۲۴] و عذابِ گور جمله کافران را و بعضی عاصیانِ مؤمنان را حق است. و به راحت داشتنِ مطیعان در گور حق است. و سوالِ مُنکر و نکیر حق است.
- [۲۵] و زنده کردنِ مرده گان به قیامت حق است، و نامه [اعمال] خواندن حق است. و حوضِ کوثر حق است، و صراط حق است.
- [۲۶] و سؤالِ بندگان حق است از آنچه کرده اند. و حساب کردن با ایشان حق است.
- [۲۷] و بهشت حق است و دوزخ حق است. و بهشت و دوزخ هر دو امروز مخلوق اند و موجود. و هر دو را بقاست که هرگز سپری نشوند. و اهلِ هر دو جاودان بمانند، و نمیرند و بیرون نیایند.
- [۲۸] و گناه کبیره بنده را از ایمان بیرون نیارد. و هر چه جز شرک است روا بُود که [خداوند] بیامرزد چون بخواهد، از صغائر و کبائر.
- [۲۹] و شفاعت ثابت است مر پیغامبران را و گزیدگان را در حقِ اهلِ کبائر، به اخباری که آمده است.
- [۳۰] و اهلِ کبائر از مؤمنان جاودان نمانند در دوزخ.
- [۳۱] و ایمان تصدیقِ دل است بدانچه از خدای تعالی آمده است، و اقرار بدان. و اما اعمال آنها طاعت است. و طاعت زیادت شود، فامّا ایمان را زیادت و نقصان نُبود.
- [۳۲] و ایمان و اسلام هر دو یکی است، هر که مؤمن بُود مسلمان بُود، و هر که مسلمان بُود مؤمن بُود. و این نُبود که کسی مؤمن بُود مسلمان نی، یا مسلمان بُود مؤمن نی.
- [۳۳] و چون بنده را تصدیق و اقرار درست شد، روا بُود که گوید «من مؤمنم حقا»، و شاید گفتن که «من مؤمنم ان شاء الله». چه این تعلیق بُود، و تعلیق تحقیق را باطل کند. نه بینی اگر گوید زنِ وی طلاق ان شاء الله، یا بنده وی آزاد ان شاء الله، آن طلاق نه اُفتد و آن آزادی نی.

<sup>۴۲</sup> یعنی، آنچه که به خیر و صلاح بنده است بر خداوند متعال انجام آن واجب نیست، وگرنه خداوند عذاب و عقوبت را در دنیا و آخرت نمی آفرید.

[۳۴] و نیک‌بخت بدبخت شود، و بدبخت نیک‌بخت شود. و تغییر بر نیک‌بختی و بدبختی بُود، نه [در] اثر تغییر در اراده خداوند] بر نیک‌بخت گردانیدن و بدبخت گردانیدن چه [این‌ها] از صفات خداوند است عزوجل، و بر صفات خداوند تغییر روا نبود.

[۳۵] و [در] فرستادن رسولان به خلقان حکمت است، و خدای عزوجل رسولان فرستاد از آدمیان به آدمیان، مر بشارت دادن فرمانبرداران را و ترسانیدن بی‌فرمانان را، و بیان کردن آن چیزی را که به وی حاجت است از کارهای دینی و دنیاوی مر خلقان را.

[۳۶] و مر انبیاء را صلوات الله علیهم اجمعین مُعجزها داد، مر تصحیح دعوی ایشان را.

[۳۷] و اول ایشان آدم پیغامبر بود، و آخر ایشان محمد مصطفی علیهم السلام.

[۳۸] و در بعضی اخبار بیان عدد ایشان آمده است که نبی چند بود، و رسول چند. و اُولی آن بُود که عدد ذکر نکنی، چه خداوند تعالی در قرآن بیان کرده است که: ﴿مِنْهُمْ مَّنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾ [غافر: ۷۸]. گفتا «از انبیاء کسانی اند که قصه ایشان با تو گفتیم، و از ایشان کسانی اند که قصه ایشان با تو نگفتیم». چون ورا همه یاد نکرد و معلوم نگردانید، پس دیگران را به عدد معلوم کی شود؟! [۹] و چون عدد گویی، امان نبُود از آنکه به زیادت کرده شود برآنکه بودند، یا کم کرده شوند از آنکه بودند. و چون مطلق گویی «به همه انبیا و رُسل گرویدم»، همه در آن اند و خطر زیادت و نقصان نبود.

[۳۹] و همه انبیاء رساننده بودند آن را که ایشان را فرمان بود. و همه صادقان بودند و ناصحان. و فاضل‌ترین انبیاء محمد مصطفی بود صلی الله علیه وسلم.

[۴۰] و خداوند را تعالی فرشتگان اند، همه بندگان وی و مخلوقان وی و مُطیعان وی. و ایشان را صفت نکنی به نری و ماده‌گی، و همه را دوست داری.

[۴۱] و خدای را تعالی کتاب‌هاست که فرستاده شده است به پیغامبران خویش. و بیان کرده در آنجا امر و نهی خویش، و وعده و وعید خویش.

[۴۲] و معراج مر محمد رسول الله را صلی الله علیه وسلم در بیداری به بردن شخص وی به آسمان، تا آنجا که خواست، حق است.

[۴۳] و کرامات اولیا حق است.

[۴۴] کرامت پدید آرد برخلاف عادت مر ولی راه، چون بُریدنِ مُسافتی دور در مدتِ اندک، و طعام و شراب پدید آوردن در جایی که معتاد نُبود، و رفتن به روی آب، و رفتن در هوا، و سخن گفتنِ جماد و حیوان بی بیان، و دفع بلائی روی آورده، و رستن از چنگ دشمنان، و مانند آن. این کرامت بُود مر ولی راه، و معجزه بُود مر پیغامبر و راه، یعنی همین پیغامبر را که ولی از اُمت وی بُود.<sup>۴۴</sup>

[۴۵] و فاضل ترین آدمیان بعد از انبیا و رُسلِ علیهم السلام، ابوبکر صدیق بود، باز عمر فاروق بود، باز عثمان عَفان بود، باز علی مرتضی بود، رضی الله عنهم. و خلافتِ ایشان ثابت است بر همین ترتیب.

[۴۶] و خلافت [پس از پیامبر ﷺ] سی سال بود. بعد از آن، مَلک و امارت شد.

[۴۷] و مر مسلمانان را چاره نیست از خلیفتی که قیام کند به تنفیذ احکام، و اقامتِ حدود [دین]، و نگاه داشتِ ثغور،<sup>۴۵</sup> و فرستادنِ برگستوان‌ها<sup>۴۶</sup> به جهادِ کافران، و گرفتنِ صدقاتی که بر مؤمنان است و رسانیدنِ آن به مستحقان، و قهر کردنِ دزدان و راه داران، و برپای داشتنِ نمازهای آدینه و نمازهای عید، و تزویجِ نارسیده‌گانِ بی‌ولی،<sup>۴۷</sup> و قسمت [کردن] غنائم میان غازیان.

[۴۸] و باید که این خلیفه - که امامِ مؤمنان شود - ظاهر بُود، پنهان نی. و از قریش بُود. و از جز قریش روا نبود، چه رسول علیه السلام گفته است «الأئمة من قریش». <sup>۴۸</sup> و شرط نیست که از بنی هاشم بُود، یا از اولاد علی رضی الله عنه.

<sup>۴۳</sup> در اینجا، منظور « پیمودن » است.

<sup>۴۴</sup> در نسخهٔ عربی، با شرح کمی بیشتر آمده است: « و این معجزه‌ایست به رسول الله که کرامت برای فردی از امت او رخ میدهد. زیرا این نمایان میسازد که او ولی خداوند است، و هیچگاهی او ولی بوده نمی‌تواند اگر در دینداری خود راستکار نباشد، و دینداری او اقرار کردن به رسالت پیامبر است.»

<sup>۴۵</sup> ثغور: مرز و سرحد میان سرزمین کفر و اسلام.

<sup>۴۶</sup> برگستوان: پوششی بود که در روز جنگ می پوشیده اند و بر اسب نیز می‌افگندند. در متن بالا، به معنای افراد جنگی و مسلح و آماده‌باش به جنگ می‌باشد.

<sup>۴۷</sup> یعنی انجام دادن ازدواج و عروسی افراد مجرد بی‌سرپرست.

<sup>۴۸</sup> یعنی «امام یا پادشاه باید از قریش باشد». این حدیث در «صحاح سته» یا کتب صحیح شش‌گانهٔ حدیث نیامده است. این حدیث را طبرانی در «المعجم الأوسط» (۳۵۲۱)، حاکم نیشاپوری در سنن خود (۶۹۶۲)، احمد بن حنبل در مسند

[۴۹] و شرط نیست که [امام یا پادشاه] معصوم بود، و نه آنکه فاضل‌ترین اهل زمان خویش باشد. و [لیکن] شرط آنست که ولایت تواند نگاه داشتن، و مظلوم را از ظالم تواند انصاف دادن. و خلیفه به فسق معزول نگردد.

[۵۰] و روا بود نماز از پس هر [فرد] نیکی و بدی.<sup>۴۹</sup>

[۵۱] و یاران رسول را علیه السلام جز به خیر یاد نکنند، و کسی از ایشان عیبی نگوید.

[۵۲] و گواهی دهد مر آن ده یار را که مصطفی علیه السلام مر ایشان را گواهی داد به بهشت و جزای بسیار: ابوبکر صدیق را، و عمر فاروق را، و عثمان عفان را، و علی بن ابی طالب را، و طلحه را، و زبیر را، و عبدالرحمن بن عوف را، و سعد بن ابی وقاص را، و سعید بن زید را، و ابوعبیده جراح را، رضی الله عنهم.

[۵۳] و مسح بر موزه روا دارد در حضر<sup>۵۱</sup> و سفر.<sup>۵۲</sup>

خود (۱۲۳۲۹)، و نسائی در «السنن الکبری» (۵۹۴۲) روایت کرده اند. علامه سعدالدین تفتازانی در شرح این حدیث می‌فرماید:

«این حدیث اگرچه خبر واحد و غیرمشهور است، اما وقتی دیدند که ابوبکر به وسیله آن بر انصار احتجاج کرد، کسی او را انکار نکرد، پس این دلیل قاطع شد که جز خوارج و برخی از معتزله در آن مخالفت نکردند.» (شرح عقائد النسفی، ترجمه احمد امینی)

<sup>۴۹</sup> در نسخه عربی، اضافه‌تاً به نماز جنازه نیز اشاره شده است: «و برای هر نیکوکار و بدکار [که می‌میرد] نماز می‌کنیم».

<sup>۵۰</sup> در اصل نسخه: «از کسی» آمده است.

<sup>۵۱</sup> حضر: خانه یا شهر.

<sup>۵۲</sup> خلاصه شرح امام سعدالدین تفتازانی در این باره:

«اگرچه مسح، زیاده بر آن چیزی است که در کتاب خدا، قرآن، آمده است، اما مسح با حدیث مشهور ثابت شده است.... و حسن بصری گفته است: هفتاد نفر از صحابه را دیده‌ام که مسح بر خفین می‌کردند، به همین جهت ابوحنیفه گفته است: من مسح بر خفین را تأیید نکردم تا اینکه درباره مسح دلیلی همچون روشنایی خورشید یافتم. و کرخی نیز گفته است: من از کافر شدن کسی می‌ترسم که مسح بر خفین را جائز نمی‌شمارد، زیرا احادیثی که درباره مسح بر خفین آمده است در جای تواتر قرار دارد. خلاصه کسی که مسح خفین را جائز نمی‌داند، اهل بدعت است. حتی از انس [بن مالک] درباره نشانه اهل سنت و جماعت بودن سؤال شد که وی گفت: آن است که ابوبکر و عمر را دوست داشته باشد، عثمان و علی را طعنه نزند، و مسح بر خفین بکنند.» (شرح عقائد النسفی، ترجمه احمد امینی)



- [۵۴] و نبیذ جرّه<sup>۵۳</sup> را حرام نگوید.<sup>۵۴</sup>
- [۵۵] و هیچ ولی را به درجه نبی نرساند.
- [۵۶] و بدانکه هیچ بنده بدان محل نرسد که امر و نهی از وی برخیزد.
- [۵۷] و همه نصوص<sup>۵۵</sup> را بر ظاهر راندنی است، و ظاهر ماندن و تأویلات باطن کردن باطل است. و آنچه باطنیان<sup>۵۶</sup> می گویند کفر و الحاد است.
- [۵۸] و رد نصوص کفر است.
- [۵۹] و حلال داشتن گناه کفر است.
- [۶۰] و فسوس بر شریعت کفر است.
- [۶۱] و ایمنی از خدای عزوجل کفر است.<sup>۵۷</sup>
- [۶۲] و نومیدی از خدای عزوجل کفر است.
- [۶۳] و تصدیق کردن کاهن<sup>۵۸</sup> بدانچه از غیب خبر دهد کفر است.
- [۶۴] و معدوم، شیء نیست و مرئی نی.
- [۶۵] و در دعاء زندگان، مردگان را نفع است.
- [۶۶] و خدای تعالی اجابت کند دعوات را، و روا کند حاجات را.

<sup>۵۳</sup> جرّه : کوزه، سبوی.

<sup>۵۴</sup> «و آن اینست که خرما یا کشمش را در آب بیندازند، و در کوزه سفالین قرار دهند که از آن لذتی پدید آید که همچون آب جو است.... البته این برخلاف شرابی است که در [کوزه] آن بسته شده باشد و مست کننده است، که سخن بر حرام بودن این نوع اخیر چه کم و چه بسیار آن، چیزی است که بسیاری از اهل سنت بر آن متفق هستند.» (سعدالدین تفتازانی، «شرح عقائد النسفی»، ترجمه احمد امینی)

<sup>۵۵</sup> جمع نص، یعنی قرآن و حدیث.

<sup>۵۶</sup> باطنیه: اسماعیلیه یا تعلیمیّه.

<sup>۵۷</sup> یعنی خود را ایمن پنداشتن از عذاب خداوند کفر است.

<sup>۵۸</sup> جادوگر و فالبین.

[۶۷] و آنچه رسول علیه السلام خبر داده از اشراط ساعت<sup>۵۹</sup> از بیرون آمدنِ دجال، و دابة الأرض، و یأجوج و مأجوج، و فرود آمدنِ عیسی علیه السلام از آسمان، و برآمدنِ آفتاب از جانبِ مغرب – اینها همه حق است.

[۶۸] و مجتهد خطا کند و صواب یابد.<sup>۶۰</sup>

[۶۹] و رسولانِ آدمیان فاضل‌تر از رسولانِ فرشتگان، و رسولانِ فرشتگان فاضل‌تر از عوامِ آدمیان، و عوامِ آدمیان فاضل‌تر از عوامِ فرشتگان [اند].

<sup>۵۹</sup> اشراط ساعت: نشانی‌های قیامت.

<sup>۶۰</sup> در نسخهٔ عربی: «مجتهد ممکن است گاهی اشتباه کند، و گاهی درست باشد.»